

سَأَلْنَاكَ عَنْ

الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلٌّ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَصَدٌّ عَنْ
بَيْتِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ
أَهْلِهِ مِنْهُ

حج و جهاد در قرآن و تاریخ صدر اسلام

(مکالمی تازه به آیات «ک»)(۱)

سیدعلی قلی قرائی

مقدمه:

طبق مستندات تاریخی، بعد از هجرت پیامبر خدا ﷺ به یثرب در ماه ربیع الاول سال نخست هجری و تأسیس دولت اسلامی در مدینه و تا پیش از غزوة بدر، سلسله‌ای از عملیات نظامی علیه مشرکان مکه، در قالب سریه‌ها و غزوه‌های محدود، به وقوع پیوست. ^۱ هرچند در طی این رو در رویی‌ها، جز یک مورد - که در آن، فردی از مشرکان به وسیله یکی از مسلمانان کشته شد و دو نفر به اسارت درآمدند - درگیری مهمی با نفرات قریش رخ نداد، ولی وضعیت به تدریج رو به وخامت نهاد تا سرانجام به جنگ بدر در رمضان سال دوم هجرت و جنگ‌های احد و خندق در سال‌های سوم و پنجم انجامید.

از آغاز نگارش مغازی و سیر، مورخان مسلمان مسئولیت ایجاد تنش و وضعیت جنگی را، نه به اشاره و تلویح، که با صراحت، به دوش پیامبر ﷺ و مسلمانان گذاشته‌اند

و در تفسیر و تبیینِ حوادث و انمود شده است که گویا اقدامات نظامی قریش در جنگ‌های بدر، اُحد و خندق، پیامد طبیعی سلسله حوادثی بوده که خود مسلمانان آغاز کننده آن بوده‌اند! ولی چنانکه در بخش‌های بعد بدان اشاره خواهد شد، این تصویر از وقایع سال‌های نخست هجرت تا صلح حدیبیه، نه تنها با تصویری که از قرآن کریم و بعضی از شواهد تاریخی استنباط می‌شود مطابقت ندارد، بلکه با روش و سیرهٔ پیامبر ﷺ که در رویدادهای صلح حدیبیه و فتح مکه به وضوح آشکار شد نیز همخوان نیست.

البته سلسله اقدامات خصمانهٔ قریش بر ضد پیامبر ﷺ و پیروانش در شهر مکه، در طول دست کم ده سال قبل از هجرت از نظر تاریخ پوشیده نیست (یعنی چنانچه سه سال نخست بعثت را که برطبق روایات غالب، دعوت پیامبر به صورت غیرعلنی بوده و کمتر باعث واکنش‌های غضب‌آلود سران مشرک علیه مؤمنان می‌شد را استثنا بدانیم)، همین رفتارهای خشن بود که مسلمانان را ناگزیر به مهاجرت به حبشه و یثرب کرد که قرآن کریم آن را در عمل مساوی با اخراج آنان از خانه و کاشانه‌شان می‌داند.

قریش از سال‌ها قبل، در پی قتل پیامبر ﷺ بودند. تحریم اقتصادی و اجتماعی بنی هاشم و محصور شدن و در تنگنا قرار گرفتن آنان در شعب ابوطالب، برای چندین سال، به علت امتناع و خودداری آن‌ها در برابر خواستهٔ سران قریش از ابوطالب بود که پیامبر را تحویل آن‌ها بدهد تا وی را به قتل برسانند.^۲ در همین دورهٔ سه یا چهار سال محاصره در شعب ابوطالب نیز، شبی نبود که تهدید قتل برای پیامبر وجود نداشته باشد؛ لذا هر شب یکی از مردان بنی‌هاشم به دستور ابوطالب در بستر پیامبر به جای وی می‌خوابیدند.^۳ بعد از وفات ابوطالب نیز مکه برای پیامبر جای امنی نبود و ایشان هنگام برگشت از سفر طائف، وقتی می‌خواست وارد مکه شده و برای انجام عمره، به مسجد الحرام داخل شود، ناگزیر شد از مطعم بن عدی تقاضای پناهندگی کند و مدتی تحت حمایت وی قرار گیرد.^۴ توطئهٔ دسته‌جمعی قریش برای قتل پیامبر ﷺ در شب هجرت نیز مشهورتر از آن است که نیازی به تفصیل بیشتر داشته باشد. بعد از شکست نقشهٔ قتل پیامبر و مهاجرت آن حضرت به یثرب و نافرجام ماندن عملیات تعقیب، قریش جایزه‌ای (صد شتر) برای دستگیری پیامبر مقرر کرده بودند.^۵

اکنون در این مقال برآنیم ضمن اشاره به اقدامات خصمانهٔ قریش علیه مسلمانان، به بررسی مسأله‌ای بپردازیم که از منظر نگارنده در اتخاذ موضعگیری نظامی بر ضد مشرکان مکه مهمترین نقش را داشته است، اما راویان سیره و گزارشگران حوادث

صدر اسلام، آن را به گونه‌ای مسکوت گذاشته و از چشم تاریخ پوشیده نگاه داشته‌اند. موضوع بررسی ما، وضعیتی است که قرآن کریم از آن با عنوان «صَدُّ عَنْ... وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ»^۶ اشاره می‌کند که عبارت بود از: بستن راه عمره و حج بر مسلمانان؛ اعم از مهاجران و انصار، ایجاد جوّ خوف و وحشت برای زائران اهل مدینه، حتی در ماه‌های حرام و نیز سوء استفاده قریش از تسلط خود بر مسجد الحرام و ادعای ولایت بر بیت الهی.

برای بررسی این موضوع، ابتدا به دیدگاه نخستین مورخان مسلمان دربارهٔ علل جنگ با مشرکان مکه خواهیم پرداخت، آنگاه برای بیان علل بنیادین جنگ، ضمن ارائه شواهد تاریخی و قرآنی، توضیح خواهیم داد که قریش به‌عنوان بزرگترین کانون تجاوز و تعدی علیه پیامبر خدا ﷺ و مسلمانان، نه تنها سدی بزرگ در راه احیای مسجد الحرام به‌عنوان قبله و محلّ عبادت و زیارت پیروان توحید و مانعی در راه احیای حج ابراهیمی بودند، بلکه با سیطره بر شهر مکه، عملاً و بر خلاف سنت‌های پیشین اعراب و خود قریش، راه حج و عمره را بر مهاجران و انصار بسته بودند و به این ترتیب آن‌ها را حتی از حق سنتی خویش برای دسترسی به مسجد الحرام و شرکت در مراسم عمره و حج محروم ساخته بودند.

بر این اساس، مهمترین عامل در آغاز جهاد علیه مشرکان مکه، احقاق این حق مسلمانان بود. این قریش بودند که با بستن راه مکه بر مسلمانان، پیامبر را ناگزیر به واکنش کردند که به‌شکل اعزام سرایا و شرکت پیامبر ﷺ در غزوات این دوره، جهت وارد آوردن فشار بر مکیان به ظهور رسید. هدف آن، رفع موانع از راه زیارت مسجد الحرام بود و نیز احیای آن و احیای حج و عمره ابراهیمی از نظر روح و پیکر.

تاریخ‌نگاری وقایع قبل از جنگ بدر

عمده مأخذ و منبع مورخان مسلمان در رابطه با علل بروز نخستین جنگ در منطقه بدر، عبارت است از روایات و گزارش‌هایی که در دوره اموی (۳۵-۱۳۲ هـ. ق.) تنظیم و برای نسل‌های بعد بازگو شد؛ دوره‌ای که مصادف است با حاکمیت حزبی بر سرزمین‌های اسلامی که سردمداران آن؛ یعنی قریش، مرکز اصلی پیکار علیه اسلام و پیامبر ﷺ را تشکیل می‌دادند. در این روایات، به‌طور مشهود از یک سو تلاش می‌شود انگیزه‌های ستیزه‌جویانه سران قریش



و مشرکین نسبت به پیامبر و مسلمانان به کمرنگ‌ترین وجه جلوه کند و از سوی دیگر تهمت ستیزه‌جویی و جنگ‌افروزی در درجه اول متوجه مسلمانان و در درجه دوم به بعضی از عناصر قریش؛ مانند ابو جهل منحصر شود.

روایت عروه بن زبیر

روایاتی که از عروه بن زبیر (م ۹۴ ه.ق.) و دیگران، در نخستین منابع تاریخی؛ از جمله ابن اسحاق، واقدی، ابن سعد و طبری^۶ آمده، از حیث پیروی از دیدگاه یاد شده، کم و بیش همسویی دارند، اگرچه گزارش عروه از واقعه بدر، در این جهت، از همه صریح‌تر است و به نظر می‌رسد در جهت و شکل دادن به گزارش‌های بعدی و ساختن ذهنیت مورخان آینده در این باره نقش مؤثری داشته است.

طبری قبل از نقل روایات مربوط به واقعه بدر می‌نویسد: «سبب جنگ بدر و دیگر جنگ‌ها، که میان پیامبر خدا و مشرکان قریش رخ داد؛ چنانکه عروه بن زبیر می‌گوید، قتل عمرو بن حضرمی بود که به دست واقد بن عبدالله تمیمی انجام گرفت.»^۸ آنگاه روایت معروف عروه را در این زمینه نقل می‌کند:

هشام بن عروه گوید: پدرم به عبد الملک بن مروان نوشت: «از کار ابو سفیان و رفتنش پرسیده بودی که چگونه بود، ابو سفیان بن حرب با یک کاروان هفتاد نفری از همه قبایل قریش از شام می‌آمد که به تجارت شام رفته بودند و با مال و کالا باز می‌گشتند و قضیه را به پیامبر خبر دادند و

پیش از آن در میانه جنگ رفته بود و خون ریخته بود و ابن حزمی و کسان دیگر در نخله کشته شده بودند و دو تن از قریشیان؛ یکی از بنی مغیره با ابن کيسان وابسته آنها، اسیر شده بودند.

این کارها به دست عبد الله بن جحش و واقد، هم‌پیمان بنی عدی و گروهی از یاران پیمبر انجام گرفته بود و همین ماجرا که نخستین برخورد میان پیمبر و قریشیان بود و پیش از رفتن ابو سفیان به شام رخ داده بود، جنگ را در میان دو طرف برانگیخت.

پس از آن، ابو سفیان با کاروان قریش از شام بیامد و عبورشان از ساحل دریا بود و چون پیمبر این بشنید، با یاران خود از مال کاروان و تعداد کم مردان آن سخن گفت و برون شدند و به طلب ابو سفیان و کاروان وی بودند و آن را غنیمت خویش می‌دانستند و گمان نمی‌بردند وقتی به آنها می‌رسد جنگی سخت رخ دهد و خدای در همین باب فرمود: «و دوست داشتید که گروه ضعیف‌تر از آن شما باشد.»

و چون ابو سفیان شنید که یاران پیمبر خدای، راه بر او گرفته‌اند، کس سوی قریشیان فرستاد که محمد و یاران وی، راه شما را گرفته‌اند، تجارت خویش را حفظ کنید. و چون قریشیان خبر یافتند، مکیان به جنبش آمدند، از آن رو که همه تیره‌های بنی لؤی در کاروان ابو سفیان شرکت داشتند و این جنبش از بنی کعب بن لؤی بود و از بنی عامر به جز از تیره بنی مالک بن حنبل کس نبود و پیمبر و یاران وی از حرکت قریشیان خبر نداشتند تا به محل بدر رسیدند که راه کاروان‌های قریش که از ساحل دریا به شام می‌رفت از آنجا بود و ابو سفیان از بدر بگشت که بیم داشت در بدر متعرض او شوند و پیمبر خدا برفت تا نزدیک بدر فرود آید و زبیر بن عوام را با جمعی از یاران خویش بر سر چاه بدر فرستاد و گمان نداشتند که قریشیان به مقابله بیرون شده‌اند.^۹

چند نکته درباره عروه و روایت او قابل تأمل است:

۱. عروه، از بدو شکست عبدالله بن زبیر، از وابستگان رژیم اموی گردید. در واقع او

نخستین کسی بود که خبر کشته شدن عبدالله بن زبیر را برای عبدالملک بن مروان آورد تا

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

لَا تَحِلُّوا نُبُعَاتِ اللَّهِ وَ لَا النَّبْهَرِ الْحَرَامِ وَ لَا الْهَدْيِ وَ لَا الْقَلْبَتِ وَ
لَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنْ رَبِّهِمْ وَ رِضْوَانًا وَ إِذَا حَلَلْتُمْ
فَأَصْلَاتُوا وَ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ نُبُؤَانُ قَوْمٍ أَنْ صَدُّوا عَنْكُمْ

عَنِ الْمُنَاجِدِ الْحَرَامِ

بدین وسیله خوشنودی عبدالملک را نسبت به خود جلب کند. او در سال‌های بعد، تحت حمایت عبدالملک قرار گرفت و از دست درازی‌های حجاج مصون ماند. چنین می‌نماید که وی در روایات خود به حساسیت‌های امویان و قریش کاملاً توجه دارد و رعایت حال آنان را به‌خوبی می‌کند.

۲. روایت مکتوب عروه، در پاسخ به پرسش عبدالملک نوشته شده است^۱ که از وی درباره «مخرج»^{۱۱} ابوسفیان، و نه غزوه پیامبر ﷺ پرسیده بود و این نشان دهنده روحیات امویان است که بیش از تاریخچه جهاد پیامبر ﷺ، به تاریخ و سیره آل ابوسفیان و نیاکان اموی خویش علاقه‌مند بودند.

۳. در سرتاسر روایت - که فقط صدر آن در بالا نقل گردید - کوشش شده است سران قریش؛ مانند صفوان بن امیه، ربیع بن عتب و ابوسفیان - اگر نه کاملاً مبرا از انگیزه‌های ستیزه‌جویانه نسبت به پیامبر و پیروانش - دست کم انسان‌های گریزان از خونریزی و جنگ وانمود شوند و بار عمده مسئولیت جنگ، که به شکست فزاینده قریش انجامید، به نام ابوجهل و اولیای دم عمرو بن حضرمی ثبت گردد.

هُمَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

وَصَدُّكُمْ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعْكُوفاً أَنْ يَبْلُغَ مَحَلَّهُ وَ لَوْ لَأَرْجُلُ
مُؤْمِنُونَ وَ بَنِيَاءُ مُؤْمِنَاتٍ لَمْ يَخْلَعْنَ عَنْهُنَّ أَنْ تَطُوهُنَّ فَنُصِيبِكُمْ مِنْهُنَّ مَعْرَةً بِشَيْرِ
عِلْمٍ لِيُضِلَّ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَتَنَبَّأُ لَهُ تَزْيِيلًا لَعَنَّا الَّذِينَ كَفَرُوا

مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

۴. مهم‌تر از همه این‌که، برداشتی که از روایت عروه و روایاتی از این دست می‌شود، این است که گویا پیش از کشته شدن ابن‌حضرمی، که در جریان سریه عبدالله بن جحش و یارانش اتفاق افتاد، «وضعیت جنگی» میان قریش از یک سو و پیامبر و یارانش از سوی دیگر، وجود نداشته است. چنانکه در ادامه این نوشتار توضیح خواهیم داد، صرف نظر از چندین سریه و غزوه‌ای که پیش از سریه ابن جحش رخ داد، این برداشت خلاف تصویری است که از شواهد دیگر تاریخی و قرآنی به دست می‌آید.

۵. بر خلاف آنچه که در روایت عروه و روایات مانند آن آمده، احتمال درگیری با سپاه مکیان از ابتدای امر بسیار جدی بوده و این موضوع از آیات ۵ و ۶ سوره انفال^{۱۲} کاملاً پیدا است. انفال، سوره‌ای است که پس از واقعه بدر نازل شده و وضعیت رزمندگان مسلمانی را بیان می‌کند که از جنگ و خطرات آن استقبال نمی‌کردند و از آن ترس و اکراه داشتند. اگر مسلمانان از نظر سلاح و نفرات در مقابل سپاه مکیان بسیار ضعیف بودند، این نه به خاطر آن بود که آنان خیال می‌کردند جنگی با سپاه مکی پیش نخواهد آمد،^{۱۳} بلکه از این رو بود که آنان در این مرحله اصلاً ساز و کاری بیش از آنچه که آورده بودند در اختیار نداشتند. از تعداد

نفرات آنان نیز می شد جدی بودن جنگ را فهمید؛ چرا که مسلمانان برای غارت قافله تجاری ابوسفیان، که حد اکثر ۷۰ محافظ و همراه داشت، به نیرویی بیش از ۳۰۰ نفر^{۱۴} نیاز نداشتند.^{۱۵} از برخی روایات استفاده می شود که ابو جهل و کفار قریش، پیش از نبرد بدر نامه های تهدید آمیزی خطاب به پیامبر ﷺ و برخی سران انصار نوشته بودند.^{۱۷} به علاوه، بعضی از روایات حاکی از آن است که خبر حرکت سپاه قریش از مکه، در مدینه به پیامبر رسیده بود.^{۱۸}

۶. روایت در صدد آن است که آیه ۷ سوره انفال^{۱۹} را شاهدهی بر استنباط نادرست خویش از حوادث بدر القا کند، در حالی که مفاد آیه، وعده خداوند به مجاهدان مسلمان است که بر یکی از دو گروه [سپاه دشمن یا کاروان تجارتی قریش] پیروز خواهند شد. معنای این وعده قطعی بودن پیروزی مسلمانان بر دشمن بود، صرف نظر از این که آن پیروزی بر کدام یک از دو گروه حاصل آید. طبیعی است مسلمانان با داشتن اطمینان بر پیروزی خود، آرزومند بودند که کاروان تجاری قریش را به دست آورند. علت آن هم روشن است. این نخستین بار بود که آن ها با چنین جمعیتی برای پیکار با قریش بیرون آمده بودند و در پی آن بودند که قضیه بدون جنگ و خونریزی و با مختصر درگیری به انجام رسد. از سوی دیگر می خواستند با اموال پر ارزشی که به دست می آورند، بر بی سروسامانی خود در دیار هجرت پایان دهند. همین انگیزه آن ها را واداشت پس از پیروزی در جنگ بدر، به خاطر فدیّه، از کشتن اسرای جنگ خودداری کنند. علاوه بر این، شعور سیاسی آنان در این مرحله (و نیز در مراحل بعد، همانگونه که در حدیبیه آشکار گشت) در حدی نبود که ارزش پیروزی نظامی بر سپاه قریش را (یا ارزش صلح با آنان را در حدیبیه) کاملاً درک نمایند.

شواهد تاریخی:

دور از احتیاط نیست اگر بگوئیم سده اول تاریخ نگاری در اسلام - که بخشی از آن مصادف با دوره ۹۰ ساله سلطنت امویان است - سعی داشت بسیاری از مظالم سران قریش علیه پیامبر ﷺ و پیروان او را بپوشاند. افزون بر آن، بعید نیست که فرهنگ اغماض و گذشت^{۲۰} و رعایت حال کسانی که بعد از فتح مکه مسلمان شدند^{۲۱} و همچنین فرزندان آن ها در نسل های بعد، باعث گردید بسیاری از گزارش ها از رفتارهای شرم آور قریش نسبت به پیامبر ﷺ مسکوت بماند. شاید به همین علت ما اطلاعات کافی از جزئیات حوادث و جریاناتی

که در طول اقامت ۱۳ ساله پیامبر ﷺ در مکه بعد از بعثت اتفاق افتاد، نداریم. آنچه که می‌دانیم و تاریخ گزارش کرده، آنقدر آشکار و معروف بوده است که حذف آن از زبان‌ها مقدور نبود. با این حال، جسته و گریخته برخی روایات در گوشه‌هایی از صفحات تاریخ باقی ماند. سیاست تهدید و آزار قریش نسبت به حجاج مسلمان که پیش از هجرت آغاز شده بود، پس از آن به جایی رسید که امنیت جانی برای مسلمانان یثربی و مهاجر که قصد حج و عمره داشتند وجود نداشت. آقای سید مرتضی عاملی دربارهٔ عدم امکان حج برای مسلمانان قبل از فتح مکه می‌نویسند:

«...إذ لم يكن يمكن للمسلمين الحج إلى مكة إلا بعد فتح مكة في سنة ثمان... فإن قریشاً لم تكن تسمح لأحد من المسلمين بالحج في تلك الظروف الصعبة».^{۲۲}

ابن حجر عسقلانی در ردّ روایت بغوی، مبنی بر این که عبد الله بن زبیر نخستین مولود در اسلام بوده و ابو بکر با وی، در حالی که در خرقه‌ای پیچیده شده بود، طواف کرد، سخن واقدی را نقل می‌کند که گفته است: «هذا غلط یبّ، فلا اختلاف بین المسلمین إنّهُ أوّل مولود ولد بعد الهجرة، و مكة يومئذ حرب لم يدخلها النبي - صلى الله عليه وآله - و سلم - حينئذ و لا أحد من المسلمین».^{۲۳}

از گفتهٔ آقای سید مرتضی و ابن حجر چنین برمی‌آید که گویا عدم امکان اقامهٔ حج و عمره، به علت جنگ با مسلمانان بوده است. این سخن می‌تواند برای دوران پس از جنگ بدر موجه و قابل فهم باشد، نه برای ماه‌های بعد از هجرت و قبل از ارسال سرایا و حتی زمان قبل از بدر. آنچه که ما خواهان اثبات آنیم این است که سدّ راه مکه از «علل» عملیات نظامی و جنگ بود نه «معلول» آن. واقدی در شرح آیهٔ (يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ) می‌نویسد:

«...فحدّتهم الله في كتابه أنّ القتال في الشهر الحرام كما كان، و أنّ الذي يستحلّون من المؤمنین هو أكثر من ذلك، من صدّهم عن سبيل الله حتى يعذبوهم و يجسّوهم أن يهاجروا إلى رسول الله - صلى الله عليه وآله - و سلم - و كفرهم بالله و صدّهم المسلمین عن المسجد الحرام في الحجّ و العمرة، و فتنّهم إيّاهم عن الدين، و يقول: (وَ الْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ)».^{۲۴}

شواهدی از تاریخ و قرآن بر مسدود بودن راه مکه

شواهد تاریخی

نخستین شاهد [تاریخی]:

بنا بر شواهد تاریخی، قبل از هجرت نیز مکه برای حجاج مسلمان جای امنی نبوده است. در جریان حج آخرین سال اقامت پیامبر در مکه، سالی که در آن دومین بیعت عقبه انجام شد،^{۲۵} وقتی خبر این بیعت به قریش رسید، آن‌ها به تعقیب بیعت کنندگان پرداختند و به سعد بن عباده و منذر بن عمرو دست یافتند. منذر توانست خود را از دست قریش برهاند و بگریزد ولی آنان سعد را گرفتند و شکنجه کردند تا او با وساطت مطعم بن عدی و حارث بن امیه نجات یافت.^{۲۶}

دومین شاهد [تاریخی]:

در منابع تاریخی، حدیثی و تفسیری ما، غیر از یک مورد، گزارشی مبنی بر حضور افراد یا گروه‌هایی از حجاج مسلمان از مدینه در مراسم حج یا عمره بعد از هجرت و قبل از بدر یافت نمی‌شود. این مورد نیز متعلق است به سعد بن معاذ که قبل از بدر (و احتمالاً در رجب) جهت عمره به مکه رفته بود. میان منابع قدیم، تنها واقدی و بخاری این روایت را آورده‌اند و بلکه واقدی آن‌را خلاصه کرده و قسمت‌هایی از آن‌را، شاید هم به ملاحظاتی، حذف نموده است (و اگر بخاری آن را در صحیح خویش نمی‌آورد، تفصیل آن از بین می‌رفت).

روایت بخاری که مفصل تر و کامل تر می‌باشد، چنین است:

«حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عُمَرَ، حَدَّثَنَا شَرِيحُ بْنُ مَسْلَمَةَ، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ يُوسُفَ عَنِ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ مَيْمُونٍ أَنَّهُ سَمِعَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مَسْعُودٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - حَدَّثَ عَنْ سَعْدِ بْنِ مَعَاذٍ أَنَّهُ قَالَ: كَانَ صَدِيقًا لِأُمِّيَّةَ ابْنِ خَلْفٍ، وَكَانَ أُمِّيَّةُ إِذَا مَرَّ بِالْمَدِينَةِ نَزَلَ عَلَى سَعْدِ، وَكَانَ سَعْدٌ إِذَا مَرَّ بِمَكَّةَ نَزَلَ عَلَى أُمِّيَّةَ، فَلَمَّا قَدِمَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - الْمَدِينَةَ أَنْطَلَقَ سَعْدٌ مُعْتَمِرًا، فَتَزَلَ عَلَى أُمِّيَّةَ بِمَكَّةَ، فَقَالَ لِأُمِّيَّةَ انْظُرِي لِي سَاعَةَ خَلْوَةٍ

لَعَلِّي أَنْ أَطُوفَ بِالْبَيْتِ. فَخَرَجَ بِهِ قَرِيبًا مِنْ نِصْفِ النَّهَارِ فَلَقِيَهُمَا أَبُو جَهْلٍ
فَقَالَ يَا أَبَا صَفْوَانَ، مَنْ هَذَا مَعَكَ فَقَالَ هَذَا سَعْدٌ. فَقَالَ لَهُ أَبُو جَهْلٍ أَلَا أَرَأَيْكَ
تَطُوفُ بِمَكَّةَ آمِنًا، وَقَدْ أَوَيْتُمْ الصُّبَّةَ، وَرَعَمْتُمْ أَنْكُمْ تَنْصُرُونَهُمْ وَتُعِينُونَهُمْ،
أَمَا وَاللَّهِ لَوْلَا أَنَّكَ مَعَ أَبِي صَفْوَانَ مَا رَجَعْتَ إِلَى أَهْلِكَ سَالِمًا. فَقَالَ لَهُ سَعْدٌ
وَرَفَعَ صَوْتَهُ عَلَيْهِ أَمَا وَاللَّهِ لَئِنْ مَنَعْتَنِي هَذَا لَأَمْنَعَنَّكَ مَا هُوَ أَشَدُّ عَلَيْكَ مِنْهُ
طَرِيقَكَ عَلَى الْمَدِينَةِ. فَقَالَ لَهُ أُمِّيَّةُ: لَا تَرْفَعِ صَوْتَكَ يَا سَعْدُ عَلَى أَبِي الْحَكَمِ
سَيِّدِ أَهْلِ الْوَادِي. فَقَالَ سَعْدٌ دَعْنَا عَنْكَ يَا أُمِّيَّةُ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ
- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - يَقُولُ إِنَّهُمْ قَاتِلُوكَ^{٢٧}. قَالَ: بِمَكَّةَ؟ قَالَ: لَا أَدْرِي. فَفَزِعَ
لِذَلِكَ أُمِّيَّةُ فَرَعَا شَدِيدًا...»^{٢٨}.

واقدی در روایت همین واقعه، نه تنها کلمات تهدیدآمیز ابوجهل را حذف کرده، بلکه از

زبان وی، اعلام جنگ برضد قریش را به پیامبر ﷺ نسبت می دهد:



«قَالُوا: وَخَرَجَ سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ مُعْتَمِرًا قَبْلَ بَدْرِ فَتَنَزَلَ عَلَى أُمِّيَّةَ بْنِ خَلْفٍ، فَأَتَاهُ أَبُو جَهْلٍ فَقَالَ: أَنْتَ نَزَلْتَ هَذَا،^{۲۹} وَقَدْ آوَى مُحَمَّدًا وَأَذْنَا بِالْحَرْبِ؟ فَقَالَ: سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ: قُلْ مَا شِئْتَ، أَمَا إِنَّ طَرِيقَ عَيْرِكُمْ عَلَيْنَا.

قَالَ أُمِّيَّةُ بْنُ خَلْفٍ: مَهْ، لَا تَقُلْ هَذَا لِأَبِي الْحَكَمِ فَإِنَّهُ سَيُؤَدُّ أَهْلَ الْوَادِي. قَالَ: سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ: وَأَنْتَ تَقُولُ ذَلِكَ يَا أُمِّيَّةُ، أَمَا وَاللَّهِ لَسَمِعْتَ مُحَمَّدًا يَقُولُ «لَأَقْتُلَنَّ أُمِّيَّةَ بْنَ خَلْفٍ» قَالَ أُمِّيَّةُ: أَنْتَ سَمِعْتَهُ؟ قَالَ: قُلْتَ: نَعَمْ».^{۳۰}

هر دو مورد پیش گفته متعلق است به نقیبان و افراد سرشناس طایفه انصار. وقتی قریش در قبال افراد سرشناس انصار در حرم مکه و در ماه حرام چنین رفتارهایی را روا می داشتند (حداقل مورد سعد بن عباده چنین است)، تکلیف مهاجران و افراد عادی از یثربیان روشن بود.

سومین شاهد [تاریخی]:

از برخوردها و رفتارهایی که قریش پیش از بدر با زائران مسلمان داشتند، می توان احساسات و مواضع آنان بعد از واقعه بدر را حدس زد. ما بیش از یک مورد از نمونه های برخورد با زائران یثربی بعد از بدر و قبل از عمره حدیبیه را در منابع نیافتیم. این گزارش و نقل، به پیرمرد مسلمان ۷۰ ساله ای از قبیله اوس، به نام «سعد بن نعمان بن اکال» می پردازد که در نقیع، جایی نزدیک مکه، به پرورش شتر و گوسفند اشتغال داشت. وی که برای عمره داخل مکه شده بود، به وسیله ابوسفیان اسیر گردید تا او را با پسر خود عمرو، که از اسرای بدر و در دست مسلمانان بود، مبادله نماید و مجبور به دادن فدیة نشود.^{۳۱}

حتی اگر تأثیراتی را که اوضاع سیاسی زمان، مصلحت اندیشی ها، اغماض و وابستگی های سیاسی و قبیله ای بر دیدگاه وقایع نگاران داشته است به حساب نیاوریم، با این وجود روشن است که راویان حوادث بدر با معطوف ساختن توجه خویش صرفاً به پیش آمدهای جزئی - مانند برخوردی که در جریان سریه عبدالله بن جحش رخ داد - تمایلی به توجه به سیاق و سיעتر سیاسی آن دوره از خود نشان نمی دهند. به همین جهت روایات آنان تصویر درستی از وقایع ارائه نمی کند.

شواهد قرآنی:

شکی نیست که قرآن کریم افزون بر نقش هدایت‌گر خود، مطمئن‌ترین منبع برای درک تاریخ پیامبر خدا ﷺ نیز محسوب می‌شود، به این شرط که تفاسیر نادرست و اسباب نزول غیر واقعی، ما را از حقایق باز ندارد. به نظر می‌رسد برخی از مطالب مطرح شده در سوره‌های «حج»، «بقره»، «انفال» و «فتح»، می‌تواند روشنگر قضایا در این جهت باشد.

نکاتی در باره چگونگی نزول سوره‌ها

پیش از آن که شواهدی از قرآن در این رابطه ارائه گردد، لازم است به بعضی از مسائل کلی در چگونگی نزول سوره‌ها اشاره شود. به اعتقاد برخی محققان، سوره‌های قرآن یکی پس از دیگری و به دنبال هم نازل می‌شد؛^{۳۲} به این معنا که وقتی سوره‌ای تا آخر نازل می‌شد، نوبت به سوره بعد می‌رسید. پیامبر ﷺ نیز سوره‌ها را به محض نزول، برای مسلمانان تلاوت می‌کرد و آنان نیز مطالب را بیشتر حفظ می‌کردند و برخی هم می‌نوشتند، آنگاه آن را در نماز و خارج از آن، یا از حفظ و یا از روی مصحف تلاوت می‌کردند. این شیوه و روش در مکه و در ابعاد بسیار گسترده‌تر در مدینه ادامه داشت.

مفاد برخی از روایات که در باب اسباب نزول آیات در منابع آمده، مستلزم آن است که بعضی از آیات مکی در سوره‌های مدنی جا داده شود و در مواردی نیز آیات مدنی در سوره‌های مکی قرار گیرد. وجود آیات مکی در سوره‌های مدنی نیز ایجاب می‌کند که این آیات تا نزول سوره مدنی مربوط، گاهی سال‌ها بلا تکلیف بمانند و یا آیاتی که در مدینه نازل می‌شد در سوره‌هایی که سال‌ها پیش در مکه نزول یافته بود، جاسازی شوند.

اعمال چنین جابجایی در عبارات و مطالب متنی، زمانی ممکن و متصور است که متن و ترتیب آن، تنها در اختیار نگارنده باشد و هرگونه تغییر را خود او پیش از انتشار اعمال نماید، ولی اعمال چنین روشی در متنی مانند قرآن - که آیات و سوره‌های آن به محض نزول، شفاهاً در اختیار عموم قرار می‌گرفت - منجر به هرج و مرج در ترتیب مطالب سوره‌ها نزد مردم می‌گردید؛ لذا اعمال چنین روشی در ترتیب سوره‌های قرآن بسیار بعید به نظر می‌رسد. البته ممکن است به طور استثنا و در مواردی بسیار معدود، پیامبر ﷺ چنین عملی را انجام داده باشد؛ زیرا:

وَمَا لَهُمْ إِلَّا يَعْذِبُهُمُ اللَّهُ
وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ
إِنْ أَوْلِيَائِهِ إِلَّا الْبَتُّونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ

اولاً - فراوانی چنین مواردی، باعث آشفتگی متون سوره‌ها نزد عموم و موجب زحمت همگان می‌شد. ولی ما هیچ موردی از گزارش این نوع آشفتگی را در منابع تاریخی نمی‌بینیم و بعید به نظر می‌رسد که در صورت وقوع چنین امری، موارد متعدد آن، در منابع گزارش نشده باشد.

ثانیاً - علاوه بر استدلال فوق، روایاتی حاکی از آن است که خود پیامبر ﷺ و عموم مردم اتمام سوره پیشین و ابتدای سوره بعد را از نزول «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌فهمیده‌اند. در منابع شیعی، این روایت با سند^{۳۳} و بدون آن^{۳۴} به وسیله صفوان جمال از امام صادق ع روایت شده است. شبیه آن در منابع اهل سنت از ابن عباس^{۳۵} و عبد الله بن مسعود^{۳۶} گاه با اسنادی که صحیح دانسته‌اند،^{۳۷} نقل شده است. نویسندگان و محققان مسلمان به طور بسیار گسترده آن را در کتاب‌های خود نقل و قابل قبول تلقی نموده‌اند.

ثالثاً - مؤید این امر، برخی از آیات و روایاتی است که حاکی از نزول یکباره سوره‌هاست.^{۳۸}

نتیجه‌ای که در صدد هستیم از بحث فوق بگیریم این است که هر گاه بتوانیم از روی شواهد داخلی و خارجی (مانند روایتی موثق در باب سبب نزول) زمان نزول یک یا چند آیه از سوره‌ای خاص را تعیین کنیم، احتمال قوی وجود دارد که تمام آن سوره حول و حوش همان فرجه زمانی نازل شده باشد.

با این مقدمه به بحث در باره آیاتی از چهار سوره یاد شده می‌پردازیم که مؤید ما در

رسیدن به نتیجه نهایی است:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا

وَيَصْنَعُونَ مِنَ نَبِيِّ اللَّهِ وَالْمَتَنَجِّدِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ
سَبِيلًا الْعَاقِفُ فِيهِ وَالْبَابِ وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَابِ يَظْلَمُ نَفْسَهُ

مَنْ عَتَابَ إِلَيْهِمْ

۱. زمان نزول سوره بقره

زمان نزول سوره مبارکه بقره، از دوران بعد از هجرت پیامبر به مدینه تا قبل از جنگ بدر بوده (و در آن اشاره‌ای به این جنگ نشده است).

برخی از آیات این سوره - که برای بررسی حاضر قابل توجه‌اند - به موضوعاتی مانند سوابق شهر مقدس مکه (آیه ۳۵)، بنای کعبه توسط ابراهیم و اسماعیل علیهم‌السلام (آیات ۱۳۲-۱۲۵)، تغییر قبله از بیت المقدس به مسجد الحرام (۱۵۰-۱۴۲)، شهید و شهادت (۱۵۷-۱۵۴)، مراسم حج (۱۵۸، ۱۸۹ و ۲۰۳-۱۹۶)، جهاد و قتال (۱۹۵-۱۹۰ و ۲۱۷-۲۱۶) و قصه‌هایی از تاریخ بنی اسرائیل در مورد جنگ و قتال (۲۵۲-۲۴۳) می‌پردازند.

باید توجه داشت این آیات زمانی نازل شده است که راه مکه برای مسلمانان به‌طور کامل بسته شده بود و مانند گذشته امکان رفتن به حج و عمره برای آنان؛ اعم از مهاجر و انصار، وجود نداشت. گرچه هنوز درگیری نظامی؛ مانند بدر میان آنان و مشرکان مکه رخ نداده بود، قرآن با تشویق مسلمانان به قتال و شهادت، زمینه‌های لازم را به لحاظ آمادگی روحی به تدریج فراهم می‌کرد. نکته‌ای دیگر که در سوره بقره و حج قابل توجه است، چپش آیات حج و جهاد در کنار همدیگر و گاهی درهم بودن آنها است.

۲. زمان نزول سوره انفال

سوره انفال در باره روزهای بعد از پیروزی قوای اسلام در بدر است و ناظر بر اوضاع خاص آن زمان می‌باشد. مهمترین آیات این سوره که مرتبط با موضوع بحث است، عبارت‌اند

از آیاتی که به اموری مانند: اقدامات خصمانه قریش علیه پیامبر ﷺ (۳۰)، تهدید قریش به عذاب به خاطر بستن راه مسجد الحرام و عدم لیاقت آنان برای تصدی حرم می‌پردازند. در این سوره به امور دیگری نیز اشاره شده که قابل ملاحظه است، هر چند ارتباط مستقیم با بحث حاضر ندارد؛ مانند: هزینه‌هایی که مشرکان برای سدّ راه خدا می‌کنند (۳۸-۳۴)، تحریک و تشویق مسلمانان بر قتال و جهاد (۳۹ و ۴۰)، تقسیم غنایم، ضرورت پایداری در جنگ، لزوم وحدت و آمادگی نظامی (۶۰-۴۱)، شرایط صلح، امور اسیران و ولایت مسلمانان نسبت به همدیگر (۷۵-۶۱).

ولی پیش از پرداختن به آیات مربوط در سوره‌های بقره و انفال، لازم است ابتدا به سوره حج بپردازیم؛ چرا که زمان نزول این دو سوره، بر اساس قراین صریح داخلی و خارجی (مانند روایاتی که در کتب تفسیر و تاریخ آمده) به‌طور قطع مشخص است، اما درباره زمان نزول سوره حج اختلاف نظر وجود دارد.^{۳۹}

۳. زمان نزول سوره حج

به گفته مفسران، این سوره نامی غیر از «حج» ندارد و از زمان پیامبر ﷺ به همین نام شناخته می‌شده است. هر چند که آیات آغازین سوره (۱۶-۱) و برخی دیگر از آیات آن، از نظر سبک و محتوا، رنگ مکی دارند، اما از آنجا که در این سوره سخن از یهود، صابئین، مجوس و نصاری (۱۷)، بستن راه مسجد الحرام بر مسلمانان (۲۵)، اذن قتال برای مهاجران (۴۰-۳۹)، هجرت در راه خدا (۵۹-۵۸)، جواز مقابله به مثل (۶۰) و جهاد (۷۸) به میان آمده، مدنی بودن آن مسلم است.^{۴۰}

برای تعیین زمان نزول آن نیز قراین داخلی و خارجی وجود دارد که مهم‌ترین آن آیه

۳۹ است؛

﴿إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ (۳۸) أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ (۳۹) الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَ لَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَ لَكِنَّا سَمِعْنَا مِنَ اللَّهِ حَتْمًا وَ مَقْدَرًا كَثِيرًا وَ لَيُنصِرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (۴۰)﴾.

«همانا، خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند، که خدا هیچ خیانت پیشه ناسپاس را دوست ندارد، (۳۸) به کسانی که با آنان کارزار کرده‌اند، از آن رو که ستم دیده‌اند رخصت کارزار داده شد و هر آینه خداوند بر یاری ایشان تواناست، (۳۹) آنان که به ناروا از دیار خویش رانده شدند، تنها بدین سبب که گفتند: پروردگار ما خدای یکتاست و اگر خداوند برخی از مردم را به برخی باز نمی‌داشت هر آینه دیرها [ی راهبان] و کلیساها [ی ترسایان] و کنشتها [ی جهودان] و مسجدها [ی مسلمانان] که در آنها نام خدا بسیار یاد می‌شود، ویران می‌گردید و البته خدا کسی را که [دین] او را یاری کند، یاری خواهد کرد که خداوند نیرومند و توانای بی‌همتاست» (۴۰).

مورخان و مفسران همگی بر این نظریه‌اند که این، نخستین آیه نازل شده دربارهٔ جهاد است.^{۴۱} در مجمع البیان حدیثی از امام باقر علیه السلام نقل شده که مؤید همین معنی است.^{۴۲} طبری، ابن ابی حاتم، ابن کثیر و سیوطی همین نظریه را به ابن عباس، مجاهد، ضحاک، عروه بن زبیر، زید ابن اسلم، قتاده، مقاتل و دیگران منسوب کرده‌اند. ابن کثیر می‌گوید: برخی از آنان بر همین اساس، سورهٔ حج را مدنی دانسته‌اند.^{۴۳} بنابراین می‌توان گفت: اولاً- به احتمال زیاد زمان نزول سورهٔ حج مصادف است با زمان صدور اذن قتال به مسلمانان مهاجر؛ یعنی روزهای قبل از اعزام نخستین سرایا و لشگریان مسلمان توسط پیامبر صلی الله علیه و آله که در آن تنها مهاجران شرکت داشته‌اند. چون طبق آیهٔ مذکور، در آن مرحله، اجازهٔ قتال محدود به مهاجران بود.

بنا به قول مشهور، پیامبر صلی الله علیه و آله در نخستین سال هجرت، سه سریه فرستاد:

۱. سریه‌ای به فرماندهی حمزه بن عبدالمطلب همراه ۳۰ تن از مهاجران به سیف البحر در ناحیهٔ عیص در اوایل ماه رمضان.^{۴۴}
 ۲. سریهٔ عبیده بن حارث به بطن رابع، همراه ۶۰ یا ۸۰ تن از مهاجران، در شوال.^{۴۵}
 ۳. سریهٔ سعد بن ابی وقاص، همراه ۲۰ یا ۲۱ تن از مهاجران به حرار، در ماه ذی قعدة.^{۴۶}
- ثانیاً- زمان نزول حج باید پیش از نزول سورهٔ بقره باشد؛ زیرا آیات ۱۹۰ و ۱۹۱ بقره^{۴۷} حاکی از عمومی بودن وظیفهٔ جهاد است و آیهٔ ۲۱۶ آن،^{۴۸} بر خلاف آیهٔ ۳۹ سورهٔ حج

که مفاد آن جواز قتال برای مهاجران است، حاکی از وجوب جهاد و عمومیت آن است و منحصر به مهاجران نیست.^{۴۹}

چهارمین شاهد [قرآنی]:

آیاتی است که پیش‌تر گذشت، به‌ویژه بخش آخر آن، که عبارت است از:

﴿وَلَوْ لَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتَّتِ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ
وَمَسَاجِدُ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ
عَزِيزٌ (۴۰)﴾.

هر چند در این آیه موضوع نجات مساجد و معابد از تخریب و ویرانی، به‌عنوان یکی از اساسی‌ترین اهداف جهاد و دفاع و در قالب یک اصل کلی انسانی و جهان‌شمول مطرح گردیده است، لیکن با ملاحظه وضعیت حاکم در آن زمان، می‌توان گفت منظور اصلی آیه، نجات مسجد الحرام از ویرانی و تخریب معنوی آن از طریق تسلط آیین شرک و بت پرستی بوده است، نه مساجد و کلیساها به‌طور عموم. این مطلب در تفسیر آیه‌ای دیگر از همین سوره، روشن‌تر می‌شود.

(ادامه دارد)



۱. بنا به گزارش واقدی، سرایا و غزوات قبل از بدر (رمضان سال دوم هجری) عبارت‌اند از: سریه حمزه به قصد عیص (در رمضان)، سریه عبیده بن حارث به رایغ (در شوال)، سریه سعد بن ابی وقاص به حرّار (در ذی قعدة) در نخستین سال هجرت. و غزوة ابواء (صفر)، غزوة بواط (ربیع الأول)، غزوة عُشیره (جمادی الأوّل)، غزوة سفوان یا بدر اولی (جمادی الثانی)، و سریه عبدالله بن جحش به نخله (جمادی الثانی - رجب) در دومین سال هجرت. (ترجمه مغازی واقدی، ص ۱)
۲. الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۶۳؛ انساب الأشراف، ج ۱، صص ۲۳۶ - ۲۲۹؛ دلائل النبوه، ج ۲، صص ۳۱۵ - ۳۱۱؛ البداية والنهاية، ج ۳، ص ۸۴؛ تاریخ الإسلام، ج ۱، صص ۲۲۴ - ۲۲۱؛ إمتاع الأسماع، ج ۱، صص ۴۵ - ۴۳).
۳. «فكان أبو طالب إذا أخذ الناس مضاجعهم أمر رسول الله - صَلَّى الله عليه وآله وسلم - فاضطجع على فراشه، حتى يرى ذلك من أراد به مكرًا واغتيالاً له، فإذا نام الناس أمراً أحد بنيه أو أخوته أو بني عمّه فاضطجعوا على فراش رسول الله - صَلَّى الله عليه وآله وسلم -، وأمر رسول الله - صَلَّى الله عليه وآله وسلم - أن يأتي بعض فرشهم فينام عليه...» ر.ك. : دلائل النبوه، ج ۲، ص ۳۱۲؛ الدرر في اختصار المغازی و السير، ص ۵۷؛ عيون الأثر، ج ۱، ص ۱۴۸؛ تاریخ الإسلام، ج ۱، ص ۲۲۱؛ البداية والنهاية، ج ۳، ص ۸۴؛ سبيل الهدى، ج ۲، ص ۳۷۸؛ السيرة النبويه (الرحيق المختوم)، ص ۶۴.
۴. المغازی، ج ۱، ص ۱۱۰؛ الطبقات الكبرى، ج ۱، ص ۱۶۵؛ المحبر، ص ۱۱؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۳۷؛ تفسير القمي، ج ۲، ص ۴۳۱؛ الروض الأنف، ج ۳، ص ۳۶۲؛ المنتظم، ج ۳، ص ۱۳؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۳۹۳؛ إمتاع الأسماع، ج ۴، ص ۳۵۳؛ ج ۹، ص ۱۸۱.
۵. سيرة ابن هشام، ج ۱، صص ۴۸۶ و ۴۸۹؛ أنساب الأشراف، ج ۱، صص ۲۶۱ و ۲۶۳؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۷۹؛ دلائل النبوه، ج ۲، ص ۴۸۷؛ تاریخ مدينة دمشق، ج ۴، ص ۳۳۵؛ الكامل، ج ۲، ص ۱۰۴؛ أسد الغابه، ج ۲، ص ۱۸۰؛ تاریخ الإسلام، ج ۱، ص ۳۲۸؛ البداية والنهاية، ج ۳، ص ۱۸۸؛ إمتاع الأسماع، ج ۹، ص ۱۹۸.
۶. بقره: ۲۱۷؛ نیز ر.ك. به: مائده: ۲، انفال: ۳۴، حج: ۲۵، فتح: ۲۵.
۷. گزارش ابن اسحاق (م ۱۵۱هـ.) از حوادث بدر تلفیقی است از روایت عروة بن زبیر، و روایات دیگر از ابن عباس. وی قبل از بیان وقایع بدر می‌گوید: «فحدّثنی محمد بن مسلم الزّهري، و عاصم بن عمر بن قتادة، و عبد الله بن أبي بكر و يزيد بن رومان عن عروة بن الزبير و غيرهم من علمائنا عن ابن عباس، كلّ قد حدّثنی بعض هذا الحديث فاجتمع حديثهم فيما سقت من حديث بدر». (السيرة

النبویه، ج ۱، ص ۶۰۶)

واقدی (م ۲۰۷) در گزارش خویش از سرایا و مغازی تا بدر از ۲۵ راوی که برای وی روایت کرده‌اند نام می‌برد ولی منبع اصلی هر بخشی از گزارش را معرفی نمی‌کند.

روایت ابن سعد (م ۲۳۰ هـ.) از سرایا و غزوات پیامبر ﷺ تلیقی است از گزارشهای ابن اسحاق، ابو معشر و موسی بن عقبه. در ذیل «ذکر عدد مغازی رسول الله ﷺ و سرایاه و أسمائها و تواریخها و جمل ما كان فی كل غزاة و سریة منها» آمده است: «قال محمد بن سعد: وأخبرني رؤيم بن يزيد المقرئ قال: أخبرنا هارون بن أبي عيسى عن محمد بن إسحاق، وأخبرني حسين بن محمد عن أبي معشر، وأخبرنا إسماعيل بن عبد الله بن أبي أويس المدني عن إسماعيل بن إبراهيم بن عقبه عن عمه موسى بن عقبه، دخل حديث بعضهم في حديث بعض». (الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳).

طبری (م ۳۱۰ هـ.) بعد از روایت عروه از بدر، گزارش ابن اسحاق را نیز آورده است. (تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۲۱)

مفسران نیز برای تفاسیل بدر به همین روایات تمسک می‌جویند. رک. : جامع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۹، ص ۱۲۴؛ الکشف و البیان، ج ۴، ص ۳۳۰؛ معالم التنزیل، ج ۲، ص ۲۷۰؛ مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۰۲؛ روض الجنان و روح الجنان، ج ۹، ص ۶۷؛ زاد المسیر، ج ۲، ص ۱۹۰؛ أنوار التنزیل، ج ۳، ص ۵۰؛ لباب التأویل فی معانی التنزیل، ج ۲، ص ۲۹۴؛ البحر المحیط، ج ۵، ص ۲۷۷؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲؛ الدر المنثور، ج ۳، ص ۱۶۴؛ تفسیر روح البیان، ج ۳، ص ۳۱۵؛ روح المعانی، ج ۵، ص ۱۵۹؛ البحر المدید، ج ۲، ص ۳۰۶؛ زیر آیه ۷، سورة انفال.

۸. ترجمه تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۴۴

۹. ترجمه تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۴۵؛ با توجه به اهمیت این روایت و عباراتی که در آن به کار رفته است، متن عربی بخش نقل شده آن نیز نقل می‌شود:

«حدَّثنا علی بن نصر بن علی، و عبد الوارث بن عبد الصمد بن عبد الوارث - قال علی: حدَّثنا عبد الصمد بن عبد الوارث، و قال عبد الوارث: حدَّثنی أبی - قال: حدَّثنا أبان العطار، قال: حدَّثنا هشام ابن عروة، عن عروة، أنه كتب إلى عبد الملك بن مروان: أما بعد، فإنك كتبت إلي في أبي سفيان و مخرجه، تسألني كيف كان شأنه؟ كان من شأنه أن أبا سفيان بن حرب أقبل من الشام في قريب من سبعين ركباً من قبائل قريش كلها، كانوا تجاراً بالشام، فاقبلوا جميعاً معهم أموالهم و تجارتهم، فذكروا لرسول الله ﷺ و أصحابه، و قد كانت الحرب بينهم قبل ذلك، فقتلت قتلي، و قتل ابن الحضرمي في ناس بنخله، و اسرت أسارى من قريش، فيهم بعض بني المغيرة، و فيهم ابن كيسان مولاهم، أصابهم عبد الله بن جحش و واقد حليف بني عدی بن كعب، في ناس من أصحاب رسول الله ﷺ معهم مع

عبدالله بن جحش، و كانت تلك الوقعة هاجت الحرب بين رسول الله ﷺ وبين قريش، و أول ما أصاب به بعضهم بعضاً من الحرب، و ذلك قبل مخرج أبي سفيان و أصحابه إلى الشام. ثم أن أبا سفيان أقبل بعد ذلك و من معه من ركبان قريش مقبلين من الشام، فسلكوا طريق الساحل، فلما سمع بهم رسول الله ﷺ ندب أصحابه و حدثهم بما معهم من الأموال، و بقلّة عددهم، فخرجوا لا يريدون إلا أبا سفيان و الركب معه، لا يرونها إلا غنيمته لهم، لا يظنون أن يكون كبير قتال إذا لقوهم، و هي التي أنزل الله عزّ و جلّ فيها: ﴿وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ﴾.

فلما سمع ابو سفيان أن أصحاب رسول الله ﷺ معترضون له، بعث إلى قريش: أن محمداً و أصحابه معترضون لكم، فاجيروا تجارتكم فلما أتى قريشاً الخبر - و في غير أبي سفيان، من بطون كعب ابن لؤى كلها - نفر لها أهل مكة، و هي نفره بنى كعب بن لؤى، ليس فيها من بنى عامر أحد إلا من كان من بنى مالك بن حسيل، و لم يسمع بنفره قريش رسول الله ﷺ و لا أصحابه، حتى قدم النبي ﷺ بدرأ - و كان طريق ركبان قريش، من أخذ منهم طريق الساحل إلى الشام - فخفض أبو سفيان عن بدر، و لزم طريق الساحل، و خاف الرصد على بدر، و سار النبي ﷺ، حتى عرس قريباً من بدر، و بعث النبي ﷺ الزبير بن العوام في عصابه من أصحابه إلى ماء بدر، و ليسوا يحسبون أن قريشاً خرجت لهم «تاريخ الأمم و الملوك، ج ٢، صص ٤٢٢ - ٤٢١»

١٠. چندین روایت تاریخی از این قبیل در منابع آمده که آن را عروه در جواب پرسش عبدالملک یا وابستگان امویان نوشته است. مانند پاسخ وی به پرسش ابن ابی هنیده، صاحب ولید بن عبدالمک دربارة آية ١٠ سورة ممتحنه (السيرة النبويه، ج ٢، ص ٣٢٤).

١١. شاید منظور از «مخرج» در روایت نجات قافله تجاری قريش از تعارض پیامبر ﷺ و اصحاب او بوده است.

١٢. (كما أخرجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَارِهُونَ (٥) يُجَادِلُونَكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ). انفال: ٦

١٣. در این مورد عبارات مورخان چنین است:

عروه بن زبير: «فلما سمع بهم رسول الله ﷺ ندب أصحابه و حدثهم بما معهم من الأموال، و بقلّة عددهم، فخرجوا لا يريدون الا أبا سفيان و الركب معه، لا يرونها إلا غنيمته لهم، لا يظنون أن يكون كبير قتال إذا لقوهم، و هي التي أنزل الله - عزّ و جلّ - فيها: «و تودون أن غير ذات الشوكة تكون لكم». (تاريخ طبری، ج ٢، ص ٤٢١)

ابن اسحاق: «ندب المسلمين إليهم و قال هذه غير قريش فيها أموالهم فاخرجوا إليها لعلّ الله ينفلكموها. فانتدب الناس فحفّ بعضهم و ثقل بعضهم، و ذلك أنهم لم يظنوا أن رسول الله - صلى الله عليه و وآله - سلم -

یلقی حرباً» (السیره النبویه، ج ۱، ص ۶۰۷)

بلاذری: «و لم یظنّ رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ - أَنَّهُ يَحَارِبُ»، «و أَبْطَأَ عَنْ رَسُولِ اللهِ - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ - قَوْمٌ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذْ لَمْ يَحْسِبُوا أَنَّهُمْ يَحَارِبُونَ.» (أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۸۸، چاپ زکار، ج ۱، ص ۳۴۴)

۱۴. مثلاً بلاذری می‌گوید: «و روى إبراهيم بن سعد، عن الزهري، عن سعيد بن المسيب أنه قال: كان جميع من شهد بدرًا من المسلمين ثلاث مائة و أربعة عشر رجلاً، منهم من المهاجرين ثلاثة و ثمانون رجلاً، و من الأوس أحد و ستون، و من الخزرج مائة و سبعون رجلاً. قال الواقدي: و ثبت أنهم كانوا ثلاث مائة و أربعة عشر، منهم من المهاجرين أربعة و سبعون، و سائرهم من الأنصار، و أنه لم يشهد بدر إلاّ قرشى أو حليف لقرشى أو مولى له، و الأنصاري أو حليف للأنصاري أو مولى لهم.» (أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۹۰، چاپ زکار، ج ۱، ص ۳۴۶)

۱۵. مثلاً ابن إسحاق می‌گوید: «ثم إن رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ - سمع بأبي سفيان بن حرب مقبلاً من الشام في غير لقريش عزيمة، فيها أموال لقريش و تجارة من تجارتهم و فيها ثلاثون رجلاً من قریش أو أربعون»، (السیره النبویه، ج ۱، ص ۶۰۶)

ولی عروه در این باره می‌گوید: «كان من شأنه أن أبا سفيان بن حرب أقبل من الشام في قريب من سبعين ركباً من قبائل قریش كلها، كانوا تجاراً بالشام، فاقبلوا جميعاً معهم أموالهم و تجارتهم». (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۲۱)

۱۶. بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۲۶۵، از تفسیر منسوب به امام عسکری و احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۳۸؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۵۳؛ مکاتیب الرسول، ج ۲، ص ۱۰، از مناقب ابن شهر آشوب، چاپ نجف، ج ۱، ص ۶۲، و تفسیر قمی، چاپ سنگی. الفرقان فی تفسیر القرآن، ج ۱۲، ص ۱۳۶

۱۷. دلائل النبوة، ج ۳، ص ۱۷۸؛ سبیل الهدی و الرشد، ج ۴، ص ۳۱۷؛ الصحیح من سیره النبی الأعظم (چاپ قدیم)، ج ۵، ص ۹؛ مجموعه الوثائق السیاسیه، ص ۶۶

۱۸. روایت طبری چنین است: «...عن حارثة، عن علي بن ابي طالب، قال: لما قدمنا المدينة أصبنا من ثمارها، فاجتوبناها، و أصابنا بها و عك، و كان رسول الله ﷺ يتخبر عن بدر، فلما بلغنا أن المشركين قد أقبلوا سار رسول الله ﷺ إلى بدر - و بدر بئر - فسبقنا المشركين إليها، فوجدنا فيها رجلين...» (تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۲۵)

۱۹. (وَ إِذْ يَعِدُّكُمْ اللهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَ تَوَدُّونَ أَنْ غَيْرَ ذَاتِ الشُّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَ يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَ يَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ.) (انفال/۷)

۲۰. خود پیامبر ﷺ بانی این فرهنگ بوده است. گزارشهای وقایع فتح مکه حاکی از همین سیاست

اغماض وگذشت نسبت به سوابق سوی قریش است: «و قال لهم حين ظفر بهم عام الفتح و قد اجتمعوا إليه: ما ظنكم بي؟ قالوا: ابن عم كريم فإن تعف فذاك الظن بك و إن تنتقم فقد أسأنا، فقال: بل أقول كما قال يوسف لأخوته: (لا تُتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ). قال - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ - : اللَّهُمَّ فَدِ أَذَقْتُ أَوَّلَ قَرِيْشٍ نِكَالًا فَأَذِقْ آخِرَهُمْ نَوَالًا». (اعلام النبوة للماوردی، ص ۲۲۲)

قریب به همین مضمون در منابع دیگر نیز آمده است؛ از جمله المغازی، ج ۲، ص ۸۳۵؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۱۰۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۶۰؛ البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۳؛ دلائل النبوة، ج ۵، صص ۵۸، ۸۵؛ اعلام السوری، ج ۱، ص ۲۲۶؛ الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۸۸۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۳۸۴؛ الكامل، ص ۲۴۳؛ تاریخ الإسلام، ج ۲، ص ۵۴۶؛ حدائق الأنوار، ص ۳۵۲؛ سبل الهدی، ج ۵، ص ۲۴۲؛ إمتاع الأسماع، ج ۱، صص ۳۹۱، ۳۹۲؛ الإصابه، ج ۳، ص ۱۷۷؛ شرح الشفا، ج ۱، ص ۲۵۳؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۴۱

البته بنا بر گزارش منابع شیعی از این رویداد، پیامبر در خطاب به قریش افزود: «أَلَا لَيْسَ جَبْرَانُ النَّبِيِّ كُنْتُمْ لَقَدْ كَذَبْتُمْ وَ طَرَدْتُمْ وَ أَخْرَجْتُمْ وَ فَلَلْتُمْ نُمْ مَا رَضِيْتُمْ حَتَّى جِئْتُمُونِي فِي بِلَادِي تَفَاتِلُونِي فَأَذْهَبُوا فَاتْتُمُ الطُّلُقَاءَ» (اعلام السوری، ج ۱، ص ۲۲۶؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۴۸؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۰۶؛ تفسیر منهج الصادقین، ج ۱۰، ص ۳۸۰).

نیز یکی از تفسیرهایی که از آیه (لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ) ارائه شده مؤید همین اغماض است: «تا خداوند برای تو گناهان گذشته امتت و گناهان آینده آنان را به وسیله شفاعت ببخشد.» (ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲۳، ص ۱۰۷؛ ترجمه میزان، ج ۱۸، ص ۳۸۴). سید مرتضی در این باره می‌افزاید: «ومعنى المغفرة على هذا التأويل هي الإزالة والفسخ والنسخ لأحكام أعدائه من المشركين عليه، وذنوبهم إليه في منعهم إياه عن مكة وصددهم له عن المسجد الحرام». (تنزيه الأنبياء، صص ۱۶۳ و ۱۶۴)

۲۱. روش و سیره پیامبر ﷺ در این زمینه نیز تأثیر داشت؛ مثلاً وقتی عکرمه پسر ابو جهل پیش پیامبر ﷺ آمد، ایشان اصحاب را از بدگویی درباره ابو جهل منع کرد و به آن‌ها فرمود: «یا تیکم عکرمه بن ابی جهل مؤمناً مهاجراً، فلا تسبوا أباه، فإن سب الميت يؤذى الحي ولا يبلغ الميت» (المغازی، ج ۲، ص ۸۵۱؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج ۱۱، ص ۵۰۱؛ شرف المصطفی، ج ۴، ص ۵۲۴؛ المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، ج ۴، ص ۱۵۵؛ تخريج الدلالات السمعية، ص ۲۰۸؛ إمتاع الأسماع، ج ۱، ص ۳۹۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۵، ص ۲۵۳؛ تاریخ الخميس، ج ۲، ص ۹۲؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۱۳۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۴۴؛ الصحيح من سیره النبی الأعظم (ط - قدیم).

ج ۵، ص ۳۲۵.

۲۲. الصحيح من سيرة النبي (چاپ قدیم)، ج ۱۱، ص ۲۲۲

۲۳. آنگاه ابن حجر می‌گوید: «يَحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِقَوْلِهِ: طَافَ بِهِ مِنْ مَكَانٍ إِلَى مَكَانٍ، وَ إِلَّا فَالَّذِي قَالَهُ الْوَاقِدِيُّ مَتَّجَهُ، وَ لَمْ يَدْخُلْ أَبُو بَكْرٍ مَكَّةَ مِنْ حِينَ هَاجَرَ إِلَّا مَعَ النَّبِيِّ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ - فِي عَمْرَةِ الْقَضِيَّةِ، وَ لَمْ يَكُنْ ابْنُ الزُّبَيْرِ مَعَهُ.» (الإصابة في تمييز الصحابة، ج ۴، ص ۸۰)

۲۴. المغازی، ج ۱، ص ۱۸

۲۵. در جریان دومین بیعت عقبه، مسلمانان یثرب با پیامبر ﷺ ملاقات کردند و قرار شد شب سیزدهم ذی حجه در دل شب، در پایین عقبه منا گفتگو کنند. چون از اعمال حج فراغت یافتند و شبی که با پیامبر خدا وعده گذاشته بودند فرا رسید، در حالی که مشرکان قریش در خواب بودند، هفتاد و اندی نفر از مسلمانان مخفیانه به میعادگاه خود رفتند. به روایت احمد بن حنبل، عبادة بن صامت درباره مفاد این بیعت می‌گوید: «با پیامبر خدا ﷺ بر اطاعت از او در حال نشاط و سستی، بر تأمین مخارج او در تنگدستی و توانگری، بر امر به معروف و نهی از منکر، بر این که در راه خدا سخن حق را اظهار داریم و از سرزنش هیچ ملامتگری بیم به خود راه ندهیم و بالاخره بر این که چون رسول خدا ﷺ به یثرب آید او را یاری دهیم و در مقابل هر آنچه از خود دفاع می‌کنیم از او نیز دفاع کنیم و [در مقابل] بهشت از آن ما باشد بیعت کردیم.» چون بیعت این هفتاد و پنج نفر به انجام رسید، به دستور پیامبر خدا انصار دوازده نفر نقیب از میان خود برگزیدند تا مسؤول و مراقب آن چه در میان قومشان می‌گذرد باشند. سعد بن عبادة و منذر بن عمرو نیز بین نقیبان بودند.

۲۶. روایت این سعد از این حادثه چنین است: «فردا صبح بزرگان قریش و اشراف ایشان به سراغ انصار آمدند و در دره‌ای که ایشان بودند، رفتند و گفتند: ای گروه خزرج به ما خبر رسیده است که شب گذشته شما با این مرد ملاقات کرده‌اید و با او پیمان بسته‌اید که در مورد جنگ با ما از او پیروی کنید و به خدا سوگند هیچ دوست نمی‌داریم که میان ما و شما جنگ در گیرد و نسبت به شما از همه قبایل دیگر عرب حساسیت بیشتری داریم. در این هنگام مشرکان خزرج پیا خاستند و سوگند خوردند که اصلاً اطلاعی از این موضوع ندارند و آنان چنان کاری نکرده‌اند. ابن ابی می‌گفت: این ادعای باطلی است، قوم من هرگز بدون اطلاع من چنین کاری نمی‌کنند، اگر در مدینه می‌بودم بدون اطلاع و مشورت و اجازه من چنین کاری صورت نمی‌گرفت تا چه رسد به این جا و چون قریش رفتند، براء بن معرور حرکت کرد و خود را به منطقه یأجج رساند و در آن جا با یاران خود ملاقات کرد و حرکت کردند و قریش از هر طرف به جستجوی ایشان بر آمدند و دسته دسته به تعقیب آنها پرداختند و سعد بن عبادة را گرفتند و دستانش را با طناب برگردنش بستند و شروع به زدن و کشیدن

موهایش کردند. او موهای بلندی داشت. چون سعد بن عباده را به مکه آوردند، مطعم بن عدی و حارث بن امیه بن عبد شمس او را نجات دادند، انصار چون متوجه گرفتاری سعد شدند، تصمیم گرفتند برای رهایی او حمله کنند که ناگاه سعد را دیدند که برگشت و همگی به مدینه برگشتند.» (ترجمه طبقات کبری، ج ۱، ص ۲۰۹).

نیز بنگرید: سیره ابن هشام، ج ۱، صص ۴۵۱ - ۴۴۹؛ زندگانی محمد ﷺ (ترجمه السیره النبویه) ج ۱، ص ۲۹۴؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج ۲، ص ۳۶۷؛ ترجمه تاریخ طبری، ج ۳، ص ۹۰۶؛ دلائل النبوة، ج ۲، ص ۴۵۵؛ ترجمه دلائل النبوة، ج ۲، ص ۱۴۱؛ الروض الأنف، ج ۴، ص ۹۰؛ المنتظم، ج ۳، ص ۴۲؛ عیون الأثر، ج ۱، ص ۱۹۳؛ البداية و النهایه، ج ۳، ص ۱۶۴؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۳، ص ۲۰۷؛ السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۶

۲۷. به طور دقیق روشن نیست که معاذ به امیه چه گفته است. مؤرخان، این جمله را که موجب دهشت امیه گردید، به صورت های مختلف فهمیده و نقل کرده اند: «دعنا منک یا أمیه فوالله لقد سمعت رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ - يقول إنه قاتلك، قال: بمكة؟ قال: لا أدري» (دلائل النبوة، ج ۳، ص ۲۷)؛ «سمعت رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ - يقول إنه قاتلك بمكة» (أفضیة رسول الله، ص ۳۳)؛ «و فی روایة كان أمیه قد سمع من سعد بن معاذ أن النبی - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ - قال: سأقتله، فقال: أمیه و الله ان محمد الأیكذب و لم یزل یخاف من ذلك» (تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۳۷۰)؛ «قال سعد بن معاذ - و هو بمكة - لأمیة بن خلف: لقد سمعت رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ - يقول: إنهم - قاتلوك، ففزع فرعاً شديداً» (الرحیق المختوم، ص ۱۰۷)؛ «دعنا عنک یا أمیه: فوالله لقد سمعت رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ - يقول: «إنه قاتلك»؛ و فی لفظ: إنهم قاتلوك. قال: إیای؟! قال: نعم. قال: بمكة؟ قال: لا أدري، ففزع لذلك أمیه فرعاً شديداً» (سبل الهدی، ج ۴، ص ۴۶)؛ «فقال سعد لأمیة: إلیک عنی، فإنی سمعت محمداً - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ - یزعم أنه قاتلك، قال: إیای؟ قال نعم، قال: بمكة؟ قال: لا أدري، قال: و الله ما كذب محمد، فكاد یحدث أی بیول فی ثیابه فرعاً» (السیره الحلبیه، ج ۲، ص ۲۰۰)

۲۸. صحیح البخاری، ج ۱۳، ص ۳۰۰، ح ۳۹۵۰؛ المغازی، ج ۱، ص ۳۵؛ دلائل النبوة، ج ۳، صص ۲۷-۲۵ (از بخاری و از طریق دیگر از ابو اسحاق)؛ نیز بنگرید: فتح الباری، ج ۱۱، ص ۲۸۶؛ عمدة القاری، ج ۲۴، صص ۲۰۹-۲۰۵؛ البداية و النهایه، ج ۳، ص ۲۵۸؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۴، ص ۴۶؛ السیره النبویه علی ضوء القرآن و السنة، ج ۲، ص ۱۲۶؛ شمائل الرسول ﷺ، ج ۲، ص ۲۶۰؛ نور البقیین فی سیره سید المرسلین، ص ۹۸

۲۹. در شرح نهج این عبارت به صورت «أترك هذا» آمده که البته تهدیدآمیز است. (شرح نهج البلاغه،

ج ۲۵۵، ص ۱۷).

۳۰. المغازی، ج ۱، ص ۳۵

۳۱. روایت طبری چنین است: «كان عمرو بن أبي سفيان بن حرب - وكان لابنه عقبة بن أبي معيط - أسيراً في يدي رسول الله ﷺ من أسارى بدر، فقبل لأبي سفيان: اقد عمراً، قال: أجمع على دمي و مالي! قتلوا حنظلة و اقدى عمراً! دعوه في أيديهم يمسكوه ما بدا لهم قال: فبينما هو كذلك محبوب عند رسول الله ﷺ، خرج سعد بن التعمان بن اكال، أخو بني عمرو بن عوف، ثم احد بنى معاويه معتمراً، و معه مريه له، و كان شيخاً كبيراً مسلماً في غنم له بالنقيع، فخرج من هنالك معتمراً، ولا يخشى الذى صنع به، لم يظن أنه يحبس بمكة، انما جاء معتمراً، و قد عهد قريشاً لا تعترض لأحد حاجاً أو معتمراً الا بخير، فعدا عليه ابو سفيان بن حرب، فحبسه بمكة بانه عمرو بن ابى سفيان، ثم قال ابو سفيان:

أرهط ابن أكال أجبوا دعاءه تعاقدتم لا تسلموا السيد الكهلا
فإن بنى عمرو لثام أذلة لئن لم يفكوا عن أسيرهم الكيلا

قال: فمشى بنو عمرو بن عوف إلى رسول الله ﷺ فاخبروه خبره، و سألوه أن يعطيهم عمرو بن أبى سفيان فيفكوا شيخهم، ففعل رسول الله ﷺ فبعثوا به إلى أبى سفيان، فخلى سبيل سعد.» (تاريخ طبرى، ج ۲، ص ۴۶۷).

ر.ك. به: انساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۰۱ (چاپ زكار، ج ۱، ص ۳۶۰)؛ السيرة النبويه، ج ۱، ص ۶۵۰؛ الاستيعاب، ج ۲، ص ۶۰۶؛ الكامل، ج ۲، ص ۱۳۳؛ أسدالغابه، ج ۲، ص ۲۲۶؛ البداية والنهاية، ج ۳، ص ۳۱۱؛ إمتاع الأسماع، ج ۱، ص ۱۱۴؛ الإصابه، ج ۳، ص ۷۳
به گفته هشام كلبى، حادثه، مربوط به پدرش «نعمان بن زيد بن أكال» بود. (أسدالغابه، ج ۲، ص ۲۲۶، ج ۴، ص ۵۵۶؛ الإصابه، ج ۳، ص ۷۴)

۳۲. محقق فرزانه جناب سيد مرتضى عاملی نوشته اند: «انّ الذى نراه: هو أن معظم القرآن قد نزل سورة سورة، حتى بعض السور الطوال أيضاً، كسورة الأنعام، و المائدة، و التوبة، مثلاً. نعم سورة البقرة، و ربما غيرها من السور الطوال، قد نزلت تدريجاً، بمعنى أنه ابتدأ نزولها، فنزل منها فى يوم، ثم لحقه قسم آخر فى يوم آخر، و هكذا إلى أن نزلت بسم الله الرحمن الرحيم، فعلم انتهاء السورة السابقة، و ابتداء سورة جديدة، حسبما صرحت به بعض الروايات الواردة عن عثمان، و عن ابن عباس، و سعيد بن جبیر...
«إننا لانتقل: أن يبدأ نزول سورة، فتنزل منها آيات، ثم يتوقف عنه، فتنزل عشرات السور غيرها، ثم يعود بعد سنوات إلى السورة الأولى، فيكملها كما أننا لا نتعلل: أن تنزل آية، أو آيات اليوم، فيتركها رسول الله (ص) على حدة، إلى أن تمضى سنوات، و تنزل سور كثيرة، ثم يجعلها فى سور أنزلت حديثاً. نعم يمكن أن تنزل عليه آية أو آيات فعلاً، فيأمر بوضعها ضمن سورة سبق نزوله، لكن هذا... لا دليل

عليه إلا بعض ما ورد في مورد أو موردین من هذا القبيل، تقدمت الإشارة إليها في فصل: جمع القرآن في عهد الرسول ﷺ ولا بد من إثبات صحة الرواية، حتى في هذه الموارد أيضاً.» (حقائق هامة حول القرآن الكريم، ص ۱۴۴-۱۴۲)

۳۳. حاجی نوری آن را از کتاب «التنزيل و التحريف» أحمد بن محمد أبو عبد الله السيارى نقل کرده است: «عن محمد بن خلف، عن علي بن الحكم، عن صفوان الجمال، قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: ما أنزل الله عز وجل كتاباً، إلا و فاتحته بسم الله الرحمن الرحيم، وإنما كان يعرف انقضاء السورة، بنزول بسم الله الرحمن الرحيم، و ابتداء أخرى» (مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۲۰، ح ۹/۳۹۳۴)

۳۴. آن را عیاشی در تفسیر نقل نموده است: «عن صفوان الجمال قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: ما أنزل الله من السماء كتاباً إلا و فاتحته بسم الله الرحمن الرحيم، وإنما كان يعرف انقضاء السورة بنزول بسم الله الرحمن الرحيم ابتداء للآخرى.» (تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۱۹؛ و از آنجا در بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۳۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۱۱۹؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۳۰؛ بهج الصباغة في شرح نهج البلاغة، ج ۸، ص ۱؛ منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی)، ص ۷؛ فقه الصادق، ج ۷، ص ۶؛ ص ۴۱۸؛ الحدائق الناضرة، ج ۱۱، ص ۱۱۰؛ جامع المدارک، ج ۱، ص ۴۰۸؛ موسوعة التاريخ الاسلامی، ج ۴۴، ص ۶؛ التمهيد في علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۱۲؛ بحوث في تاريخ القرآن و علومه ص ۵۶؛ مصباح الفقيه، كتاب الصلاة، ص ۲۷۶؛ الصحيح من السيرة، ج ۷، ص ۲۰۲؛ تفسیر تسنیم، ج ۲۶، ص ۱۷).

۳۵. منابعی که یکی یا بیشتر از روایات منقولہ از ابن عباس را با سند یا بدون آن نقل نموده‌اند، عبارت‌اند از: مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۲، ص ۹۲، ح ۲۶۱۷؛ مصنف عبد الرزاق، ج ۲، ص ۹۲؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۳۱۰ و ج ۲، ص ۱۰۹؛ سنن أبی داود، ج ۱، ص ۲۰۹؛ صحيح أبی داود، ج ۱، ص ۱۴۹؛ طبرانی در معجم الكبير، ج ۱۲، ص ۸۲، ح ۱۲۵۴۵؛ أسباب النزول، ج ۱، ص ۱۰؛ السنن الكبرى، ج ۲، ص ۴۲ و ۴۳؛ الإنصاف لابن عبد البر، ج ۱، ص ۶۳-۶۲؛ محاضرات الادباء، المجلد ۲، ج ۴، ص ۴۳۳؛ الإنتصار، ج ۴۲، ص ۷؛ معالم التنزيل، ج ۱، ص ۷۳؛ تفسیر القرآن العظيم، ج ۱، ص ۱۶؛ نیل الأوطار، ج ۲، ص ۲۲۸؛ الجامع لأحكام القرآن، ج ۱، ص ۹۵؛ عمدة القاری، ج ۵، ص ۲۹۲؛ نصب الراية، ج ۱، ص ۳۲۷؛ المستصفی، ج ۱، ص ۱۰۳؛ الأحادیث المختارة للضیاء المقدسی، ج ۴، ص ۱۹۸؛ فواتح الرحموت بهامشه، ج ۲، ص ۱۴؛ والتفسیر الكبير، ج ۱، ص ۲۰۸؛ غرائب القرآن بهامش الطبری، ج ۱، ص ۷۷، وکنز العمال، ج ۲، ص ۳۶۸، ج ۷، ص ۲۸۹؛ المنتقى، ج ۱، ص ۳۸۰؛ تبیین الحقائق، ج ۱، ص ۱۱۳؛ كشف الاستار، ج ۳، ص ۴۰؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۳۹ (ج ۱۴)، ص ۲۰۵؛ الروایات التفسیریة فی فتح الباری، ج ۱، ص ۱۲۱؛ الإیتقان فی علوم القرآن،

ج ۱، ص ۹۲؛ الدر المنثور، ج ۱، ص ۷ و ج ۳، ص ۲۰۸ (از ابی داود، البزار، و دارقطنی در الافراد، و طبرانی، حاکم، و بیهقی در المعرفه، شعب الایمان، و السنن الكبرى، و از أبو عبید و واحدی)؛ البدر المنیر، ج ۳، ص ۵۶۰؛ تحفة الأشراف، ج ۶، ص ۲۴۶؛ التمهید لما فی الموطأ من المعانی والأسانید، ج ۲۰، صص ۲۱۱-۲۱۰؛ مختصر تاریخ الدیثی، ج ۱، ص ۲۸۴؛ روضة المحدثین، ج ۴، ص ۴۲۷؛ المسند الجامع، ج ۹، ص ۱۴۹، ج ۲۱، ص ۲۴۳؛ مسند الصحابه فی الکتب التسعه، ج ۳۰، ص ۹۸؛ التبویب الموضوعی للأحادیث، ج ۱، صص ۱۶۱۶۴-۱۶۱۶۳؛ موسوعة التخریج، ج ۱، ص ۲۳۶۵، ۴۰۸۲؛ موسوعة أطراف الحدیث، ج ۱، ص ۱۹۵۸۷۲، ج ۱، ص ۱۹۶۸۳۲، ج ۱، ص ۲۰۱۴۳۹؛ الدرایة فی تخریج أحادیث الهدایة، ج ۱، ص ۱۳۲؛ عون المعبود، ج ۲، صص ۲۸۵، ۲۹۲؛ مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۵، ص ۱۹۴؛ الحدیث النبوی، ج ۳۰، ص ۵؛ مسائل فقهیه، ج ۳، ص ۱۶؛ نصوص فی علوم القرآن، ج ۳۰، ص ۱۸؛ تفسیر المیزان، ج ۱۲، ص ۶۴؛ التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۱۲؛ مدخل التفسیر، ج ۱، ص ۲۵۶؛ مشکل الآثار، ج ۳، ص ۳۹۳؛ بحوث فی تاریخ القرآن وعلومه صص ۵۷-۵۵؛ و الصحیح من السیرة، ج ۷، ص ۲۰۰- بنگرید بسیاری از منابعی که آنجا و در پاورقی های کتاب حقائق هامه، صص ۱۴۲ و ۱۴۳ آمده است.

یعقوبی روایت مشابیهی را با اسناد از ابو صالح از ابن عباس نقل می کند: «عن ابن عباس أنه قال:... إنه كان يعرف فضل ما بين السورة و السورة إذا نزل «بسم الله الرحمن الرحيم»، فيعلمون أن الأولى قد انقضت و ابتدئ بسورة أخرى.» (تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۴؛ موسوعة التاریخ الاسلامی، ج ۴۴، ص ۶). ابن عبد البرّ مننی دیگر از ابن عباس نقل نموده است: «ما كنّا نعلم انقضاء السورة إلا بنزول بسم الله الرحمن الرحيم في أول غيرها» (الإنصاف لابن عبد البر، ج ۱، ص ۳؛ البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۰). ۳۶. واحدی گوید: «أخبرنا عبد القادر بن طاهر البغدادي قال: أخبرنا محمد بن جعفر بن مطر قال: أخبرنا إبراهيم بن علي الرملي قال: حدثنا يحيى بن يحيى قال: أخبرنا عمرو بن الحجاج العبدی عن عبد الله بن أبي حسين ذكر عن عبد الله بن مسعود قال: كنّا لا نعلم فصل ما بين السورتين حتى نزل بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» (اسباب النزول، ج ۱، ص ۱۰؛ تفسیر النیسابوری، ج ۱، ص ۲۸). ۳۷. حاکم سه گونه متن از این روایت را از سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که چنین است: «۱. كان المسلمون لا يعلمون انقضاء السورة حتى تنزل بسم الله الرحمن الرحيم، فإذا نزلت بسم الله الرحمن الرحيم علموا أن السورة قد انقضت؛ ۲. كان النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و سَلَّمَ لا يعلم ختم السورة حتى تنزل بسم الله الرحمن الرحيم؛ ۳. أن النبي - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - و سَلَّمَ - كان إذا جاءه جبريل فقراً بسم الله الرحمن الرحيم، علم أنها سورة». آنگاه وی هر کدام از این سه روایت را تصحیح می کند: «هذا حديث صحيح على شرط الشيخين ولم يخرجاه» (المستدرک علی الصحیحین

للحاكم، ج ۲، صص ۳۶۴ - ۳۶۲). ذهبی نیز آن را تصحیح نموده است (المستدرک بتعلیق الذهبی، ج ۱، صص ۳۵۶ - ۳۵۵)، و ابن حجر نیز درباره روایت دوم نوشته است «أخرجه أبو داود وصححه بن حبان والحاكم» (فتح الباری - ابن حجر، ج ۹، ص ۴۲).

۳۸. آقای سید مرتضی عاملی در مختصر مفید: «أسئلة وأجوبة في الدين والعقيدة» (ج ۴، ص ۳۸) می نویسد:

«فقد ورد أن سورة المائدة، والأنعام، ويونس، والتوبة، والكهف، وبضع وثمانون آية من أول سورة آل عمران، وجميع سور المفصل.. بل أكثر سور القرآن، ربما باستثناء سورتين أو ثلاثة - كالبقرة وآل عمران - إن جميع ذلك قد نزل سورة سورة... وقد قال تعالى في أول سورة النور: ﴿سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا...﴾ مع أن الأحداث التي ذكرت سبباً لنزول آياتها مختلفة ومتفرقة.. وقال تعالى أيضاً: ﴿وَإِذَا مَا أَنْزَلْنَا سُورَةً فَمِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا...﴾ فَإِنَّهُمْ كانوا يقولون ذلك بمجرد فراغه [صلى الله عليه وآله] من تلاوة القرآن عليهم، ولم يكن هؤلاء القائلون ينتظرون الأيام والليالي حتى إذا اكتمل نزول السورة قالوا ذلك. بل إنه حتى حين تنزل آيات السورتين أو الثلاث تدريجاً، فإنما هو تدريج بمعنى أن تنزل بتمامها ضمن مدة شهر مثلاً... ثم تبدأ سورة أخرى بالنزول.. وليس المقصود أن ينزل بعض السورة، ثم ينزل بعض من غيرها.. ثم ينزل ما يكمل السورة الأولى مثلاً.. فإن هذا مما دلت النصوص على خلافه، خصوصاً تلك النصوص التي تقول: إنهم كانوا يعرفون انتهاء السورة وابتداء غيرها بنزول ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾».

۳۹. بنسب بر نقلی از ابن عباس و مجاهد و عطا، این سوره مکی است به استثنای ۳ آیت ﴿از هذَانِ خَصْمَانِ إِلَى وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾؛ حج: ۲۲ - ۱۹؛ و به قول ابن عطیه از نقاش، ۱۰ آیه آن مدنی است. باز از ابن عباس، ضحاک، قتاده و حسن منقول است که سوره حج مدنی است به استثنای ۴ آیه «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ» إِلَى «أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابٌ يَوْمَ عَقِيمٍ» (حج: ۵۵ - ۵۲) که مکی اند. (التحریر و التنویر، ج ۱۷، ص ۱۳۱). از انس بن مالک منقول است که این سوره در سفر نازل شد و این امر نیز حاکی از مدنی بودن آن می باشد. (همان)

۴۰. مرحوم علامه طباطبایی، مدنی بودن سوره حج را قطعی می دانند: «این سوره سیاقی دارد که از آن بر می آید مشرکین هنوز شوکت و نیرویی داشته اند و نیز مؤمنان را به امثال نماز، حج، عمل خیر، اذن در قتال و جهاد مخاطب قرار داده و آیات آن دارای سیاقی است که می فهماند مؤمنین جمعیتی بوده اند که اجتماعشان تازه تشکیل شده، و روی پای خود ایستاده و مختصری عده و عده و شوکت به دست آورده اند. با این بیان به طور قطع باید گفت: این سوره در مدینه نازل شده، چیزی که هست نزول آن در اوایل هجرت و قبل از جنگ بدر بوده است.» (ترجمه المیزان، ج ۱۴، ص ۴۷۷).

۴۱. معالم التنزیل، ج ۳، ص ۳۴۳؛ التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۳۲۱؛ روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، ج ۱۳، ص ۳۳۵؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۳۸؛ الکشف، ج ۳، ص ۱۶۰؛ مفاتیح الغیب، ج ۲۳، ص ۲۲۹؛ أنوار التنزیل، ج ۴، ص ۷۳؛ الکشف و البیان، ج ۷، ص ۲۵؛ البحر المحیط، ج ۷، ص ۵۱۵؛ تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۸۰؛ البحر الممدید، ج ۳، ص ۵۳۷؛ تأویل الآیات الظاهره، ص ۳۳۳؛ فتح القدیر، ج ۳، ص ۵۴۰؛ مراح لبید، ج ۲، ص ۷۴؛ تفسیر منهج الصادقین، ج ۶، ص ۱۵۸؛ الفواتح الإلهیة، ج ۱، ص ۵۵۵؛ لباب التأویل، ج ۳، ص ۲۵۸؛ التفسیر المظهری، ج ۶، ص ۳۲۷؛ روح المعانی، ج ۹، ص ۱۵۴؛ زاد المسیر، ج ۳، ص ۲۴۰؛ تفسیر روح البیان، ج ۶، ص ۳۸؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۹، ص ۱۰۱؛ تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۱۱۳؛ تفسیر الکاشف، ج ۵، ص ۳۳۳؛ البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، ص ۳۳۷؛ التحریر و التنویر، ج ۱۷، ص ۱۹۸؛ الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج ۲۰، ص ۱۲۵

در بسیاری از این منابع این مطلب با چنین عبارتی می آید: «و هي أول آية نزلت في الجهاد، بعد ما نهى عنه في نيف و سبعين آية».

ابن اسحاق در توصیف شرایط مسلمانان قبل از نزول آیه اذن می گوید: «و كان رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ - قبل بيعة العقبة لم يؤذن له في الحرب و لم تحلل له الدماء، إنما يؤمر بالدعاء إلى الله و الصبر على الأذى، و الصفح عن الجاهل و كانت قريش قد اضطهدت من اتبعه من المهاجرين حتى فتنوهم عن دينهم و نفوهم من بلادهم، فهم من بين مفتون في دينه، و من بين معذب في أيديهم، و بين هارب في البلاد فراراً منهم، منهم من بأرض الحبشة، و منهم من بالمدينة، و في كل وجه، فلما عنت قريش على الله - عزّ و جلّ - و ردّوا عليه ما أرادهم به من الكرامة، و كذبوا نبيّه - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ - و عذبوا و نفوا من عبده و وحده و صدّق نبيه، و اعتصم بدينه، أذن الله - عزّ و جلّ - لرسوله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ - في القتال و الانتصار ممّن ظلمهم و بغى عليهم، فكانت أول آية أنزلت في إذنه له في الحرب، و إحلاله له الدماء و القتال، لمن بغى عليهم، فيما بلغنى عن عروة بن الزبير و غيره من العلماء، قول الله تبارك و تعالی: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا...﴾ (السيرة النبويه، ج ۱، ص ۴۶۷).

۴۲. طبرسی آن را در تفسیر آیه ۱۰۹ بقره آورده است: «روى عن الباقر عليه السلام أنه قال لم يؤمر رسول الله صلى الله عليه وآله بقتال و لا أذن له فيه حتى نزل جبرائيل عليه السلام بهذه الآية: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا﴾ و قلده سيفاً» (مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۵۴؛ مفاتیح الغیب، ج ۳، ص ۶۵۲؛ تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۳۸۰؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۰۱؛ البحر المحیط، ج ۱، ص ۵۵۹؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۲، ص ۱۱۸؛ تفسیر غرائب القرآن، ج ۱، ص ۳۶۶؛ تفسیر المیزان، ج ۱۴، ص ۳۹۵؛ تفسیر الفرقان،

ج ۲۰، ص ۱۲۵).

۴۳. جامعالبيان، ج ۱۷، ص ۱۲۳؛ تفسير ابن أبي حاتم، ج ۸، ص ۲۴۹۶؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۳۶۴. ابن كثير می گوید: «و قال مجاهد و الضحاک، و غير واحد من السلف كابن عباس و مجاهد و عروة ابن الزبير و زيد بن أسلم و مقاتل بن حیان و قتادة و غيرهم: هذه أول آية نزلت في الجهاد، و استدلل بهذه الآية بعضهم على أن السورة مدنية». (تفسير القرآن العظيم، ج ۵، ص ۳۸۰).

۴۴. موسی بن عقبه، زهری، و واقدی سرية حمزه را نخستين سریه و در رمضان سال اول می دانند. واقدی هر سه از این سرایا را در سال اول ذکر می کند. (المغازی، ج ۱، ص ۹؛ سيرة ابن هشام، ج ۱، ص ۵۹۵؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۳؛ تاريخ اليعقوبی، ج ۲، ص ۶۹؛ البداية و النهايه، ج ۳، ص ۲۴۴؛ إمتاع الأسماع، ج ۱، ص ۷۱؛ تاريخ الخميس، ج ۱، ص ۳۵۶؛ سبل الهدی، ج ۶، ص ۱۱؛ السيرة الحلبیه، ج ۳، ص ۲۱۴؛ نهاية الأرب، ج ۱۷، ص ۲). مدائنی سرية حمزه را در ربيع الاول سال دوم ذکر می کند. (الدرر فی اختصار المغازی و السير، ص ۱۰۵؛ سبل الهدی، ج ۶، ص ۱۱).

ابن اسحاق سرية عبیده را نخستين سریه و در ربيع الاول سال دوم بعد از غزوة ابواء یا ودان می داند، و سرية حمزه را بعد از سرية عبیده ذکر می کند (سيرة ابن هشام، ج ۱، ص ۵۹۵؛ تاريخ طبری، ج ۲، ص ۴۰۴؛ دلائل النبوه، ج ۳، ص ۱۰؛ الدرر، ص ۱۰۴؛ تاريخ خليفة بن خياط، ص ۲۳؛ الروض الأنف، ج ۷، ص ۴۶۸؛ عيون الأثر، ج ۱، ص ۲۵۹).

۴۵. المغازی، ج ۱، ص ۱۰؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۴؛ الدرر، ص ۱۰۴؛ نهاية الأرب، ج ۱۷، ص ۲؛ البداية و النهايه، ج ۳، ص ۲۴۵؛ إمتاع الأسماع، ج ۱، ص ۷۲؛ سبل الهدی، ج ۶، ص ۱۳؛ تاريخ الخميس، ج ۱، ص ۳۵۷؛ السيرة الحلبیه، ج ۳، ص ۲۱۵.

۴۶. المغازی، ج ۱، ص ۱۱؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۴؛ تاريخ خليفة بن خياط، ص ۲۳؛ تاريخ طبری، ج ۲، ص ۴۰۳؛ تاريخ الخميس، ج ۱، ص ۳۵۹؛ سبل الهدی، ج ۶، ص ۱۵؛ السيرة الحلبیه، ج ۳، ص ۲۱۶؛ نهاية الأرب، ج ۱۷، ص ۳.

ولی به گفته ابن عبد البر تعداد افراد ۸ تن بود و سعد در تعقيب كرز بن جابر فهري اعزام شده بود. (الدرر، ص ۱۰۵).

۴۷. ﴿و قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (۱۹۰) وَ اقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَ اَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ اَخْرَجُوكُمْ وَ الْفِتْنَةُ اَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلَكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلَكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ﴾ (۱۹۱)

۴۸. ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَ هُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَ عَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئاً

وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ﴿٢١٦﴾

۴۹. سوره بقره قبل از بدر نازل شد و چون آیه ۲۱۶ آن قتال را وظیفه عموم مسلمانان می‌داند، طبق آن، همه مسلمانان؛ اعم از مهاجران و انصار موظف به شرکت در جنگ بدر بودند. بر این اساس آنچه که مورخان درباره انصار گفته‌اند که پیامبر ﷺ قبل از جنگ بدر انصار را در غزوات به این علت شرکت نمی‌داد که آن‌ها طبق پیمان بیعت عقبه تنها متعهد به دفاع از وی در داخل شهر مدینه بوده‌اند و نیز این‌که بر همین اساس پیامبر ﷺ قبل از شروع درگیری در بدر جوپای نظر انصار درباره شرکت آنان در جنگ شد، نمی‌تواند صحت داشته باشد.

عبارت ابن سعد و واقدی در مورد عدم شرکت انصار در غزوات قبل از بدر چنین است: «و لم یبعث رسول الله ﷺ أحداً من الأنصار مبعثاً حتى غزا بهم بدرًا. و ذلك أنهم شرطوا له أنهم يمنعونه في دارهم. و هذا الثبت عندنا». (المغازی، ج ۱، ص ۱۰؛ الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۴؛ عیون الأثر، ج ۱، ص ۲۶۰؛ المواهب اللدنیه، ج ۱، ص ۲۰۰؛ لیس من سیره الرسول الکریم، ص ۲۸۵)

نیز عبارت واقدی درباره مشورت با انصار هنگام بدر چنین است: «ثم قال رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - أشيروا علي أيها للناس! و إنما يريد رسول الله - صلى الله عليه وآله وسلم - الأنصار، و كان يظن أن الأنصار لا تنصره إلا في الدار، و ذلك أنهم شرطوا له أن يمنعه مما يمنعون منه أنفسهم و أولادهم» (المغازی، ج ۱، ص ۴۸). نیز بنگرید: إمتاع الأسماع، ج ۱، ص ۹۴، ج ۹، ص ۲۴۲؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۵، ص ۲۹۳

